

جهان سیاسی در سالی که گذشت

□□ نوشته دکتر پیروز مجتهدزاده از دانشگاه لندن

زمینه‌ها

فراوانی دارد و می‌تواند شماری از اقتصادهای اطراف خود را در یک گروه منطقه‌ای گردآورد. مراکش، تونس، الجزایر، لیبی، مصر در آفریقای شمالی و هندوستان، بنگلادش، سریلانکا و احياناً پاکستان در شبه قاره هند قادرند گروه منطقه‌ای به وجود آورند. اسرائیل با برخی از کشورهای عربی اطرافش، و عربستان سعودی و دیگر کشورهای شبه جزیره عرب نیز می‌توانند چنین کنند.

منطقه‌ترین منطقه از لحاظ گروه‌بندی اقتصادی برای ایران، منطقه خلیج فارس است، ولی این منطقه‌ترین منطقه برای ایران، عملی‌ترین منطقه نیست. به همین دلیل ترجیح داده می‌شود که در این خصوص نگاه متوجه آسیای مرکزی گردد. با وجود عقب‌نشینی‌ها یا شکست‌هایی که در آن منطقه ممکن است برای ایران پیش آمده باشد، و با وجود فشارهای روزافزون ایالات متحده آمریکا در آن منطقه بر ضد نفوذ ایران، امتیازات فرهنگی، ژئوپولیتیک، و ژئواکونومیک ایران نتایج مثبت خود را درآینده نمایان خواهد ساخت. پیشرفت‌هایی که در روابط ایران و شماری از کشورهای این منطقه در ماه‌های آخر سال گذشته پیش آمده نشان می‌دهد که بی‌منطق بودن برخورد خشم‌آلود ایالات متحده با منافع ملی ایران در آن منطقه، به ویژه در رابطه با کشیدن لوله‌های نفت از ماورای ایران، هر روز آشکارتر خواهد شد.

نگاه به جهان سیاست در سالی که گذشت، لزوماً باید از موارد عمومی و کلی آغاز گردد. چنان که در نوشتاری مشابه در سال گذشته اشاره شد، دنیا به تقسیم شدن میان چند گروه اقتصادی منطقه‌ای بزرگ گرایش دارد، مانند اتحادیه اروپا، آ.سه.آن و نفتا. در این راستا، باید منتظر ماند و دید روسیه و چین چه تحک‌هایی نشان خواهند داد. روسیه و چین هر دو استعداد تبدیل شدن به قدرت‌های جهانی را دارند. روسیه می‌تواند با کشورهای اروپای خاوری یک گروه بزرگ و مؤثر به وجود آورد. گرفتاری‌های درونی روسیه نباید ما را نسبت به استعدادهای ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک آن کشور در کنش‌ها و واکنش‌های جهانی غافل کند. از طرف دیگر، چین که به اقتصادی شکوفا تبدیل شده است، پس از یک پارچه شدن با هنگ کنگ در سال ۱۹۹۷ می‌تواند در بی‌یکپارچه شدن با تایوان برآید و در مقام یک قدرت بزرگ، همراه با شماری از قدرت‌های اقتصادی در منطقه خود، یک گروه بسیار پراهمیت جهانی را پدید آورد. این دو منطقه با استعدادهای جهانی که دارند، و نیز تحولات امور آنها باید مورد مطالعه قرار گیرد. مناطق دیگری را هم که استعداد تشکیل گروه‌های اقتصادی منطقه‌ای (نه جهانی) را دارند، نباید نادیده گرفت. آفریقای جنوبی و آفریقای شمالی باید مورد توجه بیشتر ما باشند. در جنوب، کشور آفریقای جنوبی استعداد اقتصادی

نگاه به یک نظریه ژئوپولیتیک

تردیدی نیست که برخوردی این‌گونه با دگرگونی‌های سیاسی و ژئوپولیتیک جهانی، با نظریات افرادی چون هانتینگتن تفاوت‌های اصولی دارد. بحثی را که هانتینگتن در نوشته‌اش درباره برخورد تمدن‌ها مطرح کرده است، بحثی است متکی بر زمینه‌های سست و دارای بدنه‌ای کاملاً لرزان. هانتینگتن از واقعیت‌های لمس‌شدنی سیاسی - جغرافیایی سخن نمی‌گوید، از آرزوهای طبقه خاصی از دست راستی‌های افراطی مانند خودش و نیوت گنگریج و دیگر همگنان حرف می‌زند. نوشته وی که ظاهراً درباره جهان ژئوپولیتیک است، کاملاً از زمینه‌های علمی ژئوپولیتیک بی‌بهره است. برخورد هانتینگتن با جغرافیا در این نوشته با برخورد یک انسان غیردانشگاهی تفاوت زیادی ندارد. نوشته‌ای که ظاهراً در پی بررسی چهره فیزیکی سیاست‌های جهانی و مطالعه اشکال ژئوپولیتیک است، اگر تا این اندازه از زمینه‌های جغرافیایی و چارچوب‌های ژئوپولیتیک بی‌بهره باشد، نمی‌تواند مورد توجه جدی قرار گیرد. برای مثال، او جهان را میان چند تمدن تقسیم کرده

است. این تقسیم‌بندی، در مجموع، اساسی دینی دارد و ساختار یا بدنه ژئوپولیتیک بحث او ظاهراً متکی بر تفاوت‌های دینی در مناطق جغرافیایی گوناگون است.

وی همه مسلمانان را، بدون در نظر گرفتن جدایی‌های بنیادی جغرافیایی و فرهنگی و سیاسی آنان، یک کاسه کرده و در قالب «تمدن اسلامی» به صورت یک واحد ژئوپولیتیک یکپارچه درآورده است که برای تمدن غرب خطرناک است و باید نابود شود. وی همه مسلمانان بنیادگرای انقلابی را با مسلمانان سوسیالیست و ناسیونالیست و بعثت و مسلمانانی که برای سرنگون کردن اسلام انقلابی دست در دست ایالات متحده دارند زیر عنوان «تمدن اسلامی» یکی فرض می‌کند. هانتینگتن مسلمانان آفریقا و چین را برخورداری از یک اندیشه و یک هدف سیاسی - استراتژیک پنداشته که سرانجام با پیروان کنفوسیوس متحد می‌شوند و به جنگ غرب می‌روند. در مقابل، هنگامی که می‌کوشد «تمدن غرب» را در چارچوب دین عیسی تعریف کند و درمی‌یابد که نمی‌تواند روسیه مسیحی را به هیچ عنوان با ایالات متحده در قطب سیاسی - ژئوپولیتیک غرب یکپارچه بگنجانند، به آسانی موازین از پیش تعیین شده خود را زیر

وجودی ناتوازی میان رفت و پراگماتیست‌ها، جداً به این اندیشه افتادند که به عمر پر هزینه و بی‌ثمر ناتوازی پایان دهند.

از آنجا که از دید دست راستی‌ها، از بین رفتن ناتوازی، امکان سروری سیاسی - نظامی غرب را بر جهان منتفی خواهد ساخت. آنان درصدد یافتن بهانه‌هایی تازه یا علت جدیدی برای توجیه سرمایه‌گذاری‌های انبوه در جهت دوام بخشیدن به عمر ناتوازی برآمده‌اند. به این دلیل است که در غیاب یک دشمن واقعی در برابر ناتوازی، می‌کوشند مسلمانان را به عنوان دشمن تازه ناتوازی و «تمدن غرب» معرفی کنند. هدف بحث هانتینگتن همین است و بس. بقیه گفته‌های وی درباره واحد ژئواستراتژیک تمدن کنفوسیوسی و واحد ژئواستراتژیک اسلاوهای ارتدکس و غیره قالب‌هایی تخیلی و بی‌معنی بیش نیست. خوش خیالی مطلق خواهد بود اگر گمان رود که دنیای سیاسی بدون مانع به سوی موازنه میان چند قطب پیش می‌رود و هیچ نیروی سعی ندارد از این وضع و گرایش جلوگیری کند. نیروهایی هستند که می‌کوشند جهان را زیر پوشش «نظام نوین جهانی» که متأسفانه در مواردی در فارسی بعنوان «نظم نوین جهانی» به کار رفته است، به راهی کشند که سرانجامش ساختاری است مخروطی که ایالات متحده در رأس آن قرار دارد و غرب بر بقیه جهان سروری می‌کند. نیروهایی هستند که می‌کوشند جهان سیاسی ما را به راهی کشند که برتری خواهی‌های دینی، نژادی، فرهنگی و احیای جامعه طبقاتی به شکسته شدن و نابودی موازین اخلاقی - اجتماعی منجر شود، موازینی که اندیشه‌های انسان‌گرا در چهار - پنج دهه اخیر توانسته برای تضمین حقوق اولیه ناتوانان جامعه و اقلیت‌های دینی و نژادی و فرهنگی و غیره به وجود آورد. این نیروها، قهرمانانی چون نیوت گنگریج در ایالات متحده، مایکل پرتلو در بریتانیا، لوین در فرانسه، ولادیمیر زیری نوفسکی در روسیه و امثال آنان در برخی دیگر از کشورهای غربی دارد. در حالی که زیری نوفسکی به سروری روسیه بر جهان می‌اندیشد، گنگریج به سروری ایالات متحده بر جهان فکر می‌کند.

هانتینگتن آشکارا به ما می‌گوید چگونه برخی سیاستمداران آمریکایی از سازمان ملل متحد و دیگر نهادها ناجوانمردانه برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌گیرند و زیر نقاب فریبنده‌ای مانند «جامعه بین‌المللی» می‌کوشند راه را برای حکومت ایالات متحده به عنوان «ژاندارم جهان» بر سراسر گیتی هموار سازند. در حالی که هانتینگتن از «برخورده تمدن‌ها» سخن می‌گوید، نیوت گنگریج از «احیای تمدن آمریکایی» دم می‌زند؛ هر دو از یک ریشه فکری تغذیه می‌شوند و هر دو یک آینده «دهشت‌انگیز» را برای جهان بشری آرزو می‌کنند.

نیوت گنگریج نمونه کاملی است از عناصری که سخت می‌کوشند ایده‌های دست راستی افراطی را بر جهان غرب سایه افکن سازند. آنان دشمن «جامعه بی‌طبقه» ای هستند که لیبرال - سوسیالیسم باخترزمین در چهل - پنجاه سال گذشته کوشیده و تا حدودی هم توانسته در غرب پیاده کند. آنان با حکومت مبتنی بر رفاه عمومی مخالفند و سخت تلاش می‌کنند جامعه را به مرحله برتری‌های طبقاتی براساس توانمندی‌های اقتصادی بازگردانند. زیربنای فکری این افراد از سیستم اقتصادی - اجتماعی که هم‌اکنون، به کنایه، سیستم «تاجریزم - ریگانیزم» خوانده می‌شود مایه می‌گیرد. سیستم اقتصادی - اجتماعی که مارگرت تاجر در بریتانیا و رونالد ریگان در ایالات متحده پیاده کردند، راه بازگشت به دنیای برتری طبقاتی ثروتمندان نسبت به ناتوانان را هموار ساخت. این سیستم اقتصادی - اجتماعی، با قطع سوبسیدها، خصوصی‌سازی خدمات و واحدهای تولیدی، وضع قوانین مالیاتی به زیان ناتوانان و به سود توانمندان برای «تشویق آنان به سرمایه‌گذاری» و غیره، دخالت دولت در کارهای اقتصادی - اجتماعی به منظور حمایت از ناتوانان جامعه در برابر توانمندان را منع می‌کند.

● روسیه و چین هر دو استعداد تبدیل شدن به قدرتهای جهانی را دارند. گرفتاریهای درونی روسیه نباید ما را از توانمندیهای ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک آن کشور در کنش‌ها و واکنش‌های جهانی غافل سازد.

● به حکم منطق، بهترین منطقه از لحاظ گروه‌بندی اقتصادی برای ایران، منطقه خلیج فارس است؛ اما این منطق در برابر دشواریهای موجود چندان کارساز نیست. به همین علت باید چشم به آسیای مرکزی داشت.

● از دید راستگرایان غربی، با از بین رفتن ناتوازی، امکان سروری سیاسی - نظامی غرب بر جهان منتفی خواهد شد. به همین علت است که در غیاب یک دشمن واقعی، می‌کوشند مسلمانان را به عنوان دشمن تازه ناتوازی و «تمدن غرب» معرفی کنند.

● خوش خیالی محض خواهد بود اگر گمان رود که دنیای سیاسی بدون مانع به سوی موازنه میان چند قطب پیش می‌رود. نیروهایی هستند که می‌کوشند جهان را زیر پوشش «نظام نوین جهانی» به راهی کشند که سرانجامش سروری غرب بر بقیه جهان و پدید آمدن ساختاری مخروطی که ایالات متحده در رأس آن قرار دارد.

● نیروهایی در کارند که جهان را به ورطه برتری خواهی‌های دینی، نژادی و فرهنگی اندازند و با احیای نظام جوامع طبقاتی، زمینه شکسته شدن و نابودی موازین اخلاقی - اجتماعی ارزشمندی را که اندیشه‌های انسان‌گرا در چهار - پنج دهه اخیر برای تضمین حقوق اولیه ناتوانان و اقلیت‌های دینی و نژادی و فرهنگی پدید آورده است، فراهم سازند.

پامی گذارد و روسیه را با عنوان «تمدن اسلاو ارتدکس» از دیگر مسیحیان جدا می‌کند؛ و هنگامی که مسیحیان آمریکای جنوبی را از نژادی پایین‌تر از مسیحیان سفیدپوست آمریکای شمالی و اروپای باختری می‌بیند، آنان را با برچسب «تمدن حاشیه تمدن غرب» جدا می‌سازد و می‌گوید شاید در آینده بتوانند به گروه تمدن غرب راه داده شوند. چنین نظریه‌ای پایه علمی ندارد، چنانکه نویسندگان زیادی در نشریات غربی نظریه هانتینگتن را بطور کلی رد کرده‌اند و بسیاری از جهانی‌اندیشان حتی زحمت این کار را هم به خود نداده‌اند.

در عین حال، همین نوشته نشانه خوبی است از چگونگی بالا گرفتن اندیشه‌های دست راستی افراطی در غرب. می‌توانیم نوشته هانتینگتن را، از این جهت خاص، مورد توجه قرار دهیم و دریابیم که کدام جریان فکری است که راست‌گرای افراطی خطرناکی مانند نیوت گنگریج را به مرکز قدرت در غرب نزدیک می‌سازد. از طرف دیگر، باید دقت داشت که دست‌راستی‌های افراطی در ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و دیگر کشورهای اروپای باختری سخت در پی آن هستند که دوام زندگی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را تضمین کنند. می‌دانیم که این پیمان در برابر خاور سیاسی پیشین یعنی «بلوک شوروی پیشین» به وجود آمد با مأموریتی ژئواستراتژیک برای مقابله با تعرض‌های احتمالی اعضای پیمان ورشو در سراسر گیتی. با فروپاشی پیمان ورشو و دنیای متوازن دو قطبی، علت

این سیستم، دارای جامعه را نزد اقلیت کوچکی متمرکز می‌سازد و برخورداری اکثریت گسترده جامعه از دارایی‌ها را به ریزش‌هایی که از بالا صورت می‌گیرد و اصطلاحاً «تریکل داون اکونومی» (Trickle Down Economy) خوانده می‌شود، محدود می‌سازد. از طرف دیگر، سقوط قطب سیاسی جهانی بلوک شوروی روحیه سوسیالیست‌های جوامع غربی را گویا بطور کلی از بین برده و آنان را، به غلط، سرخورده کرده است. به غلط، از این جهت که شاید آنان نیز مانند دست راستی‌ها، سقوط شوروی پیشین را، به تعبیری، سقوط سوسیالیزم می‌دانند. آنان این دگرگونی را سقوط یک نظام توتالیتر نمی‌بینند که نارسا بوده و محکوم به نابودی. در مجموع، وضع پیش آمده این گمان را برای دست راستی‌ها ایجاد کرده که سقوط شوروی پیشین حاصل سیاست‌های دست راستی تاجر-ریگان بوده و ثابت کرده که تنها نظام سیاسی-اقتصادی آنان درست است. نیوت گنگریج از پیامبران این جهت‌گیری‌های سیاسی-اجتماعی دست راستی افراطی در جوامع غربی است. او یک معلم تاریخ است که با هانتینگتن و دیگر اندیشمندان دست راستی هم‌آوایی زیادی دارد. وی سروری را چیرگی سیاسی سفیدپوستان مسیحی غربی بر کره زمین و فضا را یک امر حتمی و الهی می‌انگارد. گنگریج با کشیشان افراطی فعال روابط نزدیکی دارد و پیوسته با فال‌گیران و طالع‌بینان مشورت می‌کند. او از هم‌اکنون در اندیشه زمینه‌سازی برای قرار دادن سفرهای تفریحی فضایی در انحصار سفیدپوستان مسیحی است. بطور خلاصه، آنچه رئیس مجلس شورای اسلامی ایران درباره وی گفته، چندان دور از حقیقت نیست.

نکته‌ای که در اینجا باید اضافه شود این است که حمله‌های تبلیغاتی گنگریج به جمهوری اسلامی از زاویه تصمیم‌گیری سیاسی نیست، بلکه از موضع مبارزخواهی است. ایده او در زمینه «دوباره‌سازی تمدن آمریکایی» بر تقسیم جهان میان ادیان متکی است و برخورد خونین «تمدن غربی» (دست راستی‌های غربی) و «تمدن اسلامی» برای نابود کردن دشمنی خیالی، چیزی است که آرزو می‌کند. از این روست که گنگریج به جنگ تبلیغاتی متوسل می‌شود و جوابش از طرف مقابل هرچه تندتر و شدیدتر باشد او را خوشحال‌تر خواهد کرد. نباید فراموش کرد که همانند زبری نوفسکی در روسیه، گنگریج هم نقش تازه خود را با دشنام دادن به «خارجی‌ها» و سازمان‌های بین‌المللی شروع کرد.

با این حال، هنوز خیلی زود است که انتخاب گنگریج به ریاست کنگره ایالات متحده را نشانه چرخش سیاسی کامل جوامع غربی فرض کنیم. این گمان نباید پیش آید که چون شخصی مانند گنگریج در ایالات متحده به ریاست کنگره انتخاب شده، جامعه آمریکا نیز همانند او فکر می‌کند. متأسفانه، سستی و کارایی محدود دولت و سیاست‌های بیل کلینتون خشم زیادی در مردم ایالات متحده پدید آورده است. تردیدی نیست که انتخابات پارلمانی نوامبر سال گذشته که جمهوری خواهان را، پس از ده‌ها سال، بر هر دو مجلس سنا و نمایندگان چیره ساخت، شگفتی زیادی آفرید. این انتخابات اجرای برنامه‌های سیاسی-اقتصادی داخلی دولت دموکرات‌ها را به طور کلی محدود کرده و بیل کلینتون را ناچار خواهد ساخت برای حفظ موجودیت سیاسی دولت خود، بیشتر به مسائل بین‌المللی بپردازد. از سوی دیگر، نباید گمان رود که پیروزی دست راستی‌ها در انتخابات پارلمانی نوامبر گذشته به معنی دست راستی‌تر و افراطی شدن جامعه آمریکا یا حتی حزب جمهوری خواه است. حضور افرادی چون باب دال Bob Dole در رأس جمهوری خواهان در مجلس سنا و اعلام نامزدی وی برای انتخابات ریاست جمهوری سال آینده از سوی حزب جمهوری خواه نشان می‌دهد که این حزب هنوز پراگماتیسم را بطور کلی کنار نگذاشته است. آتش

هیجانان در رابطه با برخی مسائل اجتماعی مانند مسئله سقط جنین، از طرف کشیشان افراطی و متعصبان دینی چنان دامن زده شده که به گونه‌ای جنون‌آمیز همه مسائل جامعه ایالات متحده را تحت الشعاع قرار داده است. در چنین فضایی، گنگریج و همگنان وی توانستند در انتخابات کنگره پیروزی چشمگیر به دست آورند. این پیروزی را نباید به معنی طرفداری گسترده جامعه آمریکا از اندیشه‌های خطرناک این افراد گرفت، گرچه گرایش کلی در جوامع غربی به سوی سیاست‌های دست راستی افراطی محسوس و در حال افزایش است. در چنین حال و هوایی است که دست راستی‌ها در دولت جان میجر در بریتانیا، برای مثال، می‌کوشند موانع زیادی در راه یکپارچگی پولی و اقتصادی اروپا ایجاد کنند و می‌کوشند تا آنجا پیش روند که بریتانیا از اتحادیه اروپا خارج شود و به صورت یک کشور دست راستی افراطی همچنان دنباله‌روی یک آمریکایی دست راستی افراطی باشد. جنجال تصویب بودجه سهم بریتانیا برای اتحادیه اروپا در اواخر نوامبر سال گذشته، بار دیگر نشان داد که حزب محافظه کار تا چه اندازه به طرف راست افراطی کشیده شده است. نخست‌وزیر بریتانیا برای جلب موافقت حزب خودش با تصویب این بودجه ناچار متوسل به تهدید شد، به این صورت که اگر هم حزبی‌ها با این امر موافقت نکنند، دولت و پارلمان را منحل و انتخابات عمومی را درخواست خواهد کرد.

از طرف دیگر، استراتژی انگلیس مبنی بر گسترش افقی (جغرافیایی) هرچه بیشتر اتحادیه اروپا به منظور جلوگیری از گسترش عمودی اتحادیه در جهت یکپارچگی پولی و اقتصادی-سیاسی، در سال گذشته با موانعی روبرو شد. رأی ۵۲ درصدی نروژی‌ها در مخالفت با شرکت آن کشور در اتحادیه اروپا را باید یکی از این موانع به شمار آورد. دست راستی‌های افراطی حزب محافظه کار بریتانیا در سال گذشته افتضاحات مالی و سبکی زیادی نیز به بار آوردند که دولت میجر به هر بهائی بود توانست روی آنها سربوش گذارد و از سقوط حتمی نجات یابد.

در مقابل، حزب کارگر بریتانیا سخت می‌کوشد زیاده‌روی‌های سوسیالیستی گذشته را کنار نهد، و با انتخاب فرد میانه‌رو و جوانی مانند تونی بلر به رهبری خود، چهره تازه و امیدوارکننده‌ای برای آینده بریتانیا در رابطه با اتحادیه اروپا ترسیم کند. با این حال، شرایطی که امروز وجود دارد امیدوارکننده نیست. در مجموع، سوسیالیست‌های اروپا و دموکرات‌های آمریکا رو به افول دارند. در حالی که حزب سوسیالیستی کارگر بریتانیا می‌کوشد جنبه‌های چشمگیری از فلسفه و ساختار سیاسی سوسیالیستی را از خود دور کند تا «قابلیت انتخاب شدن» بیابد، سوسیالیست‌های فرانسه در ماه‌های آخر سال گذشته حتی برای یافتن یک کاندیدای مناسب برای انتخابات ریاست جمهوری دشواری زیادی داشتند.

رویدادهای منطقه‌ای

بوسنی

گرچه مسئله بوسنی آرامش نسبی نشان داده است، ولی همچنان نگران‌کننده است. دلایلی برای امیدواری وجود دارد که ادامه یافتن چند ماهه آتش‌بس بهترین نشانه آن است. چند مانور سیاسی از طرف ایالات متحده توانست فضای جدیدی به وجود آورد. در غیر آن صورت، سیاست‌های ویژه بریتانیا و فرانسه نمی‌گذاشت آتش فروکش کند مگر به بهای نابودی کامل حکومت مسلمانان در بوسنی.

گفت «این مرد که در حضور ما در اینجا ایستاده است، گناهکار است. او با عدم درخواست بمباران های هوایی، وظیفه اش را انجام نمی دهد.» این برخورد سبب شد که راه برای بمباران هوایی جنایتکاران صرب هموار گردد. همان کار محدود و نمایشی نیز اثر خود را برجای گذارد. نخست وزیر بوسنی روز دهم ژانویه ۱۹۹۵ دوباره غرب (انگلیس و فرانسه) را به طرفداری از صرب ها متهم کرد. از طرف دیگر، سناتور باب دل، رهبر جمهوری خواهان ایالات متحده در سنای آن کشور روز ۲۸ نوامبر گذشته بریتانیا را متهم کرد که دست در دست فرانسه گذاشته و مانع از اقدام قطعی برای خاتمه دادن به جنگ بوسنی می شود.

رئیس جمهور ایالات متحده نیز چنانکه می دایم، در موارد زیادی با سیاست های بریتانیا و فرانسه در بوسنی مخالفت نشان داده و بالاخره این آمریکاییان بودند که توانستند ابتدا ضرب سستی از راه بمباران های محدود هوایی به صرب ها نشان دهند و سپس در نتیجه میانجی گری جیمی کارتر، آتش بس چهار ماهه کنونی را روز ۲۹ دسامبر ۱۹۹۴ به امضای طرف های ماجرا برسانند. سوی این آتش بس، کمترین تردیدی نیست که آنچه در بوسنی در مورد مسلمانان روی داده و می دهد جنبه نژادی و برتری خواهی های دینی دارد. صرب ها بدون کمترین شرمی، سیاست های جنایت کارانه خود را در بوسنی «پاک سازی قومی» نام داده اند. در جریان کنفرانس صلح و امنیت اروپا که روز پنجم دسامبر گذشته با شرکت پنجاه کشور در بوداپست تشکیل شد، روسیه از هر اقدامی بر ضد صرب ها و به سود صلح در بوسنی جلوگیری کرد. روس ها همچنین از حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل به نفع جنایتکاران صرب هم نژاد خود استفاده کردند. این اقدام و اقدامات مشابه، صرفاً جنبه نژادپرستی دارد و گمان نمی رود داستان محاکمه جنایتکاران جنگی در مسئله بوسنی که سازمان ملل متحد به راه انداخته است بتواند جنایتکاران اصلی و واقعی را به پای میز محاکمه بکشاند. اعلام موضع ایالات متحده در نوامبر گذشته در زمینه عدم شرکت در کنترل و نظارت بر تحریم تسلیحاتی یک جانبه مسلمانان بوسنی، اروپائیان به ویژه انگلیسیان را سخت برآشفته، چرا که وجود یک دولت مسلمان و یک ملت مسلمان در دل اروپای یکپارچه شونده، از دید دست راستی های آن قاره، قلب قدرت جهانی اروپا را خواهد شکست. به این دلیل است که از هیچ تلاش مستقیم و غیر مستقیم برای از میان بردن این امکان خودداری نمی کنند. تحریم تسلیحاتی موجود در عمل، فقط در مورد مسلمانان اجرا می شود، چون صرب ها خیلی آسان از خارج سلاح دریافت می کنند. این تحریم یک جانبه و ادامه آن می تواند شرایطی فراهم کند که نبردهای نابرابر، سرانجام به سقوط دولت مسلمان در بوسنی بینجامد.

روسیه

وجود گرفتاری های داخلی، به ویژه گرفتاری های اقتصادی و سیاسی در روسیه، مانند کشمکش های سرزمینی، اغلب سبب اشتباه ناظران سیاسی می شود و باعث می گردد فراموش کنند که روسیه یک قدرت طبیعی و یک ابرقدرت بالقوه است. اگر امروز روسیه به علت مشکلات داخلی نمی تواند در سطح جهانی نقش آفرینی کند، بدان معنی نیست که دیگر نباید با روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ برخورد کرد. این کشور پهناور با استعداد های عظیم جغرافیایی و نیروهای نظامی بسیار بزرگ و امکانات اقتصادی فوق العاده زیاد، همه لوازم چهره گشایی دوباره به عنوان یک ابرقدرت جهانی و یکی از قدرت های ژئواستراتژیک آینده را دارد و در شکل گرفتن دنیای چند قطبی فردا سهم بزرگی خواهد داشت. برای یادآوری این حقیقت است که روسیه ناچار می شود، با

● وجود يك ملت و دولت مسلمان در دل اروپائی که رو به یکپارچه شدن دارد، از دید راستگرایان، قلب قدرت جهانی آن قاره را خواهد شکست. به همین علت، از هر تلاش مستقیم و غیر مستقیم برای از میان بردن این ملت و دولت خودداری نمی کنند.

● بدون شك، نژادپرستان و دست راستی های افراطی در روسیه خواهان سرکوب مسلمانان استقلال طلب چچن بوده اند، اما این مسئله نیز در برابر یلتسین قرار داشته که اگر چچن جدا شود، پیوندهای سیاسی در فدراسیون روسیه از هم خواهد گسیخت و خود فدراسیون سقوط خواهد کرد. آمیزه ای از این دو عامل بود که دولت روسیه را واداشت همه اصول اخلاقی و انسانی را زیر پا گذارد و جنگی مهیب و نابرابر در چچن به راه اندازد.

● همه آثار و نشانه ها، مانند ماجرای چچن، حکایت از آن دارد که روسیه هنوز از خطرها و پیامدهای زلزله ای سیاسی که از پنج سال پیش آغاز شده و بسیاری از ساختارهای سیاسی بزرگ مانند اتحاد شوروی را در شرق از میان برده، در امان نیست.

● در پیش گرفتن يك سیاست آرام در جهت گسترش همکاری های اقتصادی با کشورهای آسیای مرکزی، فارغ از فشارهای ایدئولوژیک، می تواند نتایج چشمگیری برای ایران به بار آورد. پیوندهای دینی مردم این سرزمین ها و ایران طبیعی است و نباید اجازه داد که این پیوندها کارآئی مثبت کنونی را از دست بدهد و به يك عامل منفی به زیان منافع ملی ایران در منطقه تبدیل شود.

● ایران نیاز زیادی به دوراندیشی سیاسی، برنامه ریزی های درست و منطقی و ورزیدگی دیپلماتیک دارد تا به پیروزی های شایسته مواهب طبیعی و امتیازات جغرافیائی استثنائی اش در منطقه است، دست یابد.

در نخستین برخورد، بریتانیا و فرانسه به بهانه تضمین سلامت نیروهای به اصطلاح حافظ صلح و کمک رسان خود در بوسنی، مانع هر اقدام نظامی قاطع بر ضد جنایتکاران صرب شدند و در حالی که صرب ها آزادانه از خارج سلاح دریافت می کردند، به هیچ وجه نمی گذاشتند تحریم تسلیحاتی که عملاً یک جانبه و برای مسلمانان بوده و هست، از میان برداشته شود. نماینده آنها، لرد دیوید اوئن، هر بار که صرب ها با پاک سازی های دینی و نژادی منطقه تازه ای از مسلمانان و کروات ها را غصب می کردند، آن را روی نقشه به سود صرب ها رسمیت و قطعیت می داد. نمایندگان آنها نیز در رأس نیروهای نظامی از هیچ اقدامی در راه حفظ نابرابری صرب ها و مسلمانان کوتاهی نورزیدند. در سال گذشته شاهد بودیم که برخی از مقامات غربی این ناهنجاری ها را گوشزد کردند. رئیس جمهور بوسنی در کنفرانس امنیت اروپا که روز پنجم دسامبر در بوداپست تشکیل شد، ادعا کرد که انگلیس و فرانسه مانع از پایان یافتن جنایات صرب ها در بوسنی هستند. نخست وزیر بریتانیا، در همان جلسه، با تهدید به خارج ساختن نیروهای کشورش از بوسنی توانست دیگران را وادار سیاست های دولت وی را تأیید کنند. نخست وزیر بوسنی در سپتامبر گذشته درباره ژنرال «روز» انگلیسی، فرمانده پیشین نیروهای به اصطلاح حافظ صلح سازمان ملل در بوسنی، به خبرنگاران بین المللی

اخلاقی را سبب گردید. شاید به همین دلایل نیز بود که دنیای خارج در این خصوص سکوت اختیار کرد. البته، این سکوت، مطلق نبود. هلموت کهل صدراعظم آلمان و همچنین نماینده سازمان امنیت اروپا روز پنجم ژانویه ۱۹۹۵ در مسکو از یلتسین خواستند که جنگ و خونریزی در چین را متوقف سازد. از طرف دیگر، گیدار، نخست‌وزیر پیشین روسیه، روز سوم ژانویه اعلام کرد که مسئله چین دیگر يك مسئله داخلی روسیه نیست و نقض حقوق بشر از سوی روس‌ها باید توجه دنیا را به خود جلب کند. یلتسین گام در راهی گذاشته بود که دیگر بازگشت نداشت و انتهایش هم جز مرگ يك واحد سیاسی، یعنی چین مستقل به بهای ماندن يك واحد سیاسی دیگر، یعنی فدراسیون روسیه، نبود. چنین بود که از دید برخی ناظران اگر اهرم فشار سیاسی در مورد یلتسین به کار گرفته می‌شد، نتایج دلخراش تری می‌توانست به بار آورد. اگر چنین فشارهایی اعمال می‌شد دولت یلتسین سقوط می‌کرد، احتمال زیادی وجود داشت که افرادی چون ولادیمیر ژیری نوفسکی قدرت را به دست گیرند و آنگاه ممکن بود جنگ و خونریزی میان دو طرف تبدیل به «نبرد مسلمانان و مسیحیان ارتدکس» شود و موجبات خوشحالی هانتینگتن‌ها و گنگریچ‌ها را فراهم سازد.

از طرف دیگر، در این ماجرا واقعیت‌های پر اهمیت دیگری خودنمایی کرد. برای مثال، سرکشی برخی فرماندهان نظامی در گشودن آتش به روی مردم بی‌دفاع چین، بی‌اعتباری سیاسی سیاستمداران روسی را برملا ساخت. همین برخوردها نشان داد که «ارتش جهانی» روسیه تا چه اندازه بی‌انضباط و بی‌بهره از کارایی ضروری است. به علاوه، گرچه سرانجام مسکو با در هم شکستن مقاومت‌های دلیرانه استقلال‌خواهان چینی توانست فروپاشی فدراسیون روسیه را برای مدتی به تأخیر اندازد، ولی نشان داده شد که ادعای «دموکراسی» در روسیه تا چه اندازه بی‌محتواست و نمی‌تواند به این زودی‌ها واقعیت پیدا کند.

همه آثار و نشانه‌ها، مانند ماجرای چین، حکایت از آن دارد که روسیه هنوز از خطرات و پی‌آمدهای زلزله‌ای سیاسی که از پنج سال پیش آغاز شده و بسیاری از ساختارهای سیاسی بزرگ مانند شوروی را در شرق از میان برده، در امان نیست. فدراسیون روسیه، همانند اتحاد شوروی پیشین، يك ساختار استعماری است که براساس زورگری‌های مسکو به وجود آمده و ملت‌های ناهماهنگ تشکیل دهنده آن که، بعضاً نزدیک دو قرن است به زور شمشیر کنار هم نگهداشته شده‌اند، در نخستین فرصت، برای جدا و مستقل شدن تلاش خواهند کرد. در این شرایط است که می‌بینیم از يك طرف ادعای تبلیغاتی دموکراسی در روسیه به آسمان می‌رسد و از طرف دیگر، هرگاه مسأله‌ای اساسی پیش می‌آید، ارتش روسیه به جان پارلمان در آن کشور می‌افتد. جالب توجه است که مجلس یا پارلمان در ایران، در تمامی دوران مشروطیت، يك بار به توپ بسته شد، آنهم به کمک روس‌ها، و در روسیه، ظرف سه سال، دوبار هدف توپ و بمب قرار گرفته است.

آسیای مرکزی

در آسیای مرکزی، رفته رفته هیجان‌های اولیه جای خود را به حقیقت‌های تلخ و شیرین می‌دهد و نگاه‌ها به طور روزافزون متوجه مسائل اقتصادی و چگونگی بهره‌گیری از ذخایر زیرزمینی و صدور نفت می‌شود. در این زمینه، گذشت زمان نشان داده است که جنجال تبلیغاتی درباره به اصطلاح «آلترناتیو ترکیه» برای آن منطقه تا چه اندازه درون‌تهی و بی‌اساس بوده است. مرور زمان این نکته را کاملاً روشن کرده

وجود کمک‌هایی که از غرب دریافت می‌کند، در مواردی مواضع کاملاً مخالف آمریکا و اروپا نشان دهد. بهترین نمونه، اعلام عدم موافقت با خواسته‌های ایالات متحده، از سوی یلتسین، در معاملات تسلیحاتی و همکاری امنی با ایران است. برای این که آمریکا و دیگران فراموش نکنند روسیه قدرت جهانی بالقوه‌ای است، یلتسین گاه دست به کارهایی زده است که شایسته توجه است. برای مثال، در برابر خواسته کنفرانس وزیران ناتو در زمینه پذیرفتن کشورهای اروپای شرقی و روسیه به عضویت ناتو، یلتسین در جلسه پنج دسامبر کنفرانس صلح و امنیت اروپا در بوداپست، اخطار کرد که گسترش ناتو به منظور دربرگرفتن اروپای شرقی مورد قبول روسیه نخواهد بود و هدف این سیاست فقط منزوی کردن سیاسی روسیه است. وی حتی اخطار کرد که ادامه برخی سیاست‌های غرب می‌تواند صلح سرد را پدید آورد. به گفته دیگر، یلتسین به غرب هشدار داد که کشورهای اروپای شرقی سرزمین‌های نفوذ سیاسی روسیه و اعضای بلوک بالقوه آینده روسیه هستند که دوباره در اطراف روسیه گرد آمده و قطب سیاسی پراهمیتی را در توازن سیاسی جهان به وجود خواهند آورد. در همان کنفرانس بود که یلتسین یادآور شد جهان نمی‌تواند از سوی يك پایتخت هدایت شود؛ یعنی واشنگتن نمی‌تواند تحت عنوان «نظام نوین جهانی» بر جهان حکومت کند. جهان سیاسی آینده، جهانی خواهد بود تقسیم شده و توازن یافته میان قطب‌ها یا ابرقدرت‌ها با بلوک‌های چندگانه. تردیدی نیست که دنیا ناچار خواهد بود این هشدارها را مورد توجه قرار دهد.

چین

نژادپرستان و دست راستی‌های افراطی در روسیه گروه فشار درخورتوجهی به وجود آورده‌اند که مسکو نمی‌تواند یکسره آن‌را نادیده گیرد. موارد زیادی هم در سیاست‌های گوناگون داخلی و خارجی روسیه پیش می‌آید که مصالح عمومی با خواسته‌های دست راستی‌های افراطی هماهنگی پیدا می‌کند، مانند موضع‌گیری در برابر آمریکائیان در بوسنی که اساساً جنبه راضی کردن نژادپرستان داخلی را نمایان می‌سازد. ولی یلتسین کوشیده که در عین حال يك ژست ژئوپولیتیک در برابر آمریکائیان نشان دهد و آن این که امور جهان نمی‌تواند از طرف واشنگتن هدایت شود. نمونه دیگر از این دوگانه بودن ریشه تصمیم‌های مسکو را باید در ماجرای چین جستجو کرد. در اینجا نیز، مسلماً، نژادپرستان و دست راستی‌های افراطی خواهان سرکوب «مسلمانان یاغی» و فرمان‌نابردار بودند، ولی دولت یلتسین نیز با این مسئله مواجه بود که اگر چین جدا شود، بیوندهای سیاسی در فدراسیون روسیه از هم خواهد گسیخت و خود فدراسیون سقوط خواهد کرد. آمیزه‌ای از این دو عامل بود که دولت یلتسین را واداشت همه اصول اخلاقی و انسانی را زیر پا گذارد و در چین مرتکب آن همه جنایت و خونریزی شود و جنگی نابرابر با زنان و کودکان بی‌دفاع را از خیابانی به خیابان دیگر و از خانه‌ای به خانه دیگر دنبال کند.

جای شگفتی نخواهد بود اگر هانتینگتن و امثال او این برخوردها را که ریشه در جغرافیای سیاسی مناطق دارد، شاهدی بر درستی خیال‌پردازی‌های خود فرض کنند. ولی آنچه در روسیه روی داده، واقعیت تلخی بیش نیست؛ يك مسئله سخت جغرافیایی و برخوردی بوده برای باقی ماندن یا نماندن فدراسیون روسیه در آینده؛ مسئله بود و نبود چین مستقل یا فدراسیون روسیه. یکی از این دو، می‌بایست به بهای ماندن دیگری از میان برود. این دلیل و این انتخاب سرنوشت‌ساز بود که «نبرد تا پای مرگ» رامیان دو طرف حتمی ساخت و آن همه کارهای غیر

مرکزی اجرا کند؛ چهره ای که مرور زمان بی اعتباری آن را آشکار ساخته است. عدم بروز سیاست‌هایی که غرب در این زمینه از ایران انتظار داشت، بسیار مؤثر بود. البته نباید این گمان پیش آید که در کار اعمال سیاست‌های غرب در آسیای مرکزی نقصانی اساسی پیش آمده است! آنچه اتفاق افتاده، خنثی شدن مانورهای بی‌اساسی بوده زیر عنوان «آلترناتیو ترکیه».

نزدیک شدن کشورهای این منطقه به استقلال دفاعی و اقتصادی در آینده، نشان خواهد داد که آنها تا چه اندازه به موقع جغرافیایی و زمینه‌های اقتصادی ایران، به راه‌های ترانزیت ایران، به جمعیت انبوه ایران که بازار بزرگی است، به منابع طبیعی ایران و به ارتباطات فرهنگی با ایران نیاز دارند. یک سیاست آرام در جهت گسترش همکاریهای اقتصادی، فارغ از فشارهای ایدئولوژیک، بدون شک سرانجام موفقیت‌های چشمگیری متوجه ایران خواهد کرد. پیوندهای دینی میان مردم این سرزمین‌ها و ایران طبیعی است و نباید اجازه داد که این پیوند از کارایی مثبت کنونی خارج شود و به یک عامل منفی به زیان منافع ایران در آن منطقه تبدیل گردد. واکنش روس‌ها در قبال فشار واشنگتن در زمینه عدم همکاری تسلیحاتی با ایران از تحولات چشمگیر است. ایران نیاز زیادی به دوراندیشی سیاسی، برنامه‌ریزی‌های صحیح و منطقی و ورزیدگی دیپلماتیک دارد تا موفقیت‌را به میزانی رساند که شایسته مواهب و امتیازات جغرافیایی استثنایی‌اش در این منطقه است.

در حال حاضر، ایالات متحده همچنان سیاست جلوگیری از گسترش تحرک ایران در منطقه خزر- آسیای مرکزی را قویاً دنبال می‌کند. اعمال همین سیاست است که جیمز بیکر (وزیر خارجه دولت جورج بوش) را چند بار به منطقه کشانده تا برای جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در جمهوری‌های مسلمان خزر - آسیای مرکزی، گروه‌بندی بی‌معنی «ملت‌های مستقل مشترک‌المنافع» را میان روسیه و آنها به وجود آورد. البته هدف دیگر از این برنامه، ایجاد شرایطی بوده که ملت‌هایی که بخش‌هایی از نیروی هسته‌ای شوروی پیشین را به ارث برده‌اند همچنان در پیوند با مسکو باشند تا مسئولیت‌ها در این خصوص مشخص و تا حدودی متمرکز باشد. در حال حاضر، برنامه ایالات متحده عبارت است از تلاش برای به دست آوردن نقش اول در مسئله تولید و صدور نفت منطقه برای شرکت‌های آمریکایی یا شرکت‌هایی که از آمریکا شنوایی دارند، تا این شرکت‌ها بتوانند مجری سیاست‌های ایالات متحده در تنگ‌نگاه داشتن حلقه محاصره ژئوپولیتیک جبهه شمالی ایران باشند. در سال گذشته شاهد بودیم که این سیاست‌ها در کار تقریباً همه برنامه‌های اقتصادی ایران با همسایگان شمالی‌اش اختلال کرد. ایالات متحده می‌کوشد مطالعه روی ایران، به عنوان منطقی‌ترین بستر جغرافیایی لوله‌های صادراتی نفت و گاز خزر و بحث نزدیک به صرفه بودن این راه را منتفی سازد.

آمریکایی‌ها در حال حاضر تلاش می‌کنند راه خزر به دریای سیاه از داخل خاک روسیه را تحمیل کنند و به این منظور در کار تأسیس لوله‌های نفتی آذربایجان - ایران - کرانه‌های خاوری ترکیه نیز اختلال می‌کنند. این وضع به منافع ملی کنونی و آینده ایران لطمات بزرگی خواهد زد. مسئله تأسیس خطوط لوله نفت یک مسئله دگرگون‌شونده سیاسی نیست که فکر کنیم اگر اکنون نشد، فردا درست می‌شود. این، یک مسئله جغرافیایی دایمی است. هر روز نمی‌شود مسیر لوله‌های نفتی را تغییر داد. در این راستاست که باید صراحتاً گفت سیاست‌های ایالات متحده در این زمینه تنها متوجه ساختار سیاسی جمهوری اسلامی نیست، بلکه سیاست‌هایی است که صدمات بزرگی به منافع ملی درازمدت ایران، در حال و آینده، خواهد زد. در اینجا است که برای تأمین منافع ملی کشور، باید برنامه‌ریزی‌های دقیق و تلاش‌های سیاسی حساب شده‌ای کرد.

● در حال حاضر، برنامه ایالات متحده عبارت است از تلاش در مورد کسب امتیاز در زمینه تولید و صدور نفت منطقه خزر- آسیای مرکزی برای شرکت‌های آمریکایی یا شرکت‌هایی که از آمریکا شنوایی دارند و می‌توانند مجری سیاست‌های ایالات متحده در تنگ‌نگاه داشتن حلقه محاصره ژئوپولیتیک جبهه شمالی ایران باشند.

● سیاست‌های ایالات متحده در جهت دور کردن لوله‌های نفت و گاز صادراتی منطقه خزر از خاک ایران به عنوان منطقی‌ترین و مناسب‌ترین بستر جغرافیایی، تنها متوجه ساختار سیاسی جمهوری اسلامی نیست، بلکه سیاست‌هایی است که در حال و آینده صدمات سهمگینی به منافع ملی ایران خواهد زد. زیرا گذاشته شدن حق طبیعی ایران در زمینه تولید و صدور نفت خزر را هرگز جبران نتوان کرد.

● به نظر می‌رسد که سازمان ملل متحد با مرزسازی عجیب و بی‌سابقه میان عراق و کویت، دستاویز حقوقی همه‌پسندی در اختیار عراق گذاشته باشد تا در آینده پیوسته به آن متوسل شود و بهانه لازم را برای ادامه حضور نظامی درازمدت ایالات متحده در خلیج فارس فراهم سازد.

● گرچه دسترسی عراق به دریای آزاد محدود است، اما اگر رهبران عراق زیاده‌خواهی نداشته باشند و از دوستی و همکاری ایران و کویت بهره‌جویند، با مشکلی اساسی روبرو نخواهند بود. آنچه عراق را در تنگنا می‌گذارد جغرافیا نیست، بلکه زیاده‌خواهی رهبران و سیاست‌های دشمنانه آنان نسبت به همسایگان است.

است. چهره‌گشودن مسائل واقعی منطقه ثابت کرده که ایران فشاری برای تحمیل یک حکومت دینی در آن سرزمین‌ها به کار نگرفته است که حضرات به هراس افتاده و شعار بی‌معنی «آلترناتیو ترکیه» را مطرح نمایند. خود آنان هم سرانجام متوجه شدند که این شعار تا چه اندازه بی‌معنی است. ترکیه یک جمهوری معمولی است مانند بسیاری از جمهوری‌های غیر مذهبی در خاورمیانه. دولت‌های آسیای مرکزی نیز همگی به اصطلاح جمهوری و دارای رژیم غیر مذهبی هستند و مردمشان گویشی از گویش‌های ترکی دارند، جز تاجیکستان که پارسی زبان است. معلوم نیست آقایان کدام آلترناتیو را در مقابل چه چیز و در کجا می‌خواستند پیاده کنند؟ هنگامی که صحبت از «منطقه» و «گردهم‌آیی منطقه‌ای» می‌شود، وجود پیوندهای منطقه‌ای شرط بحث است و پیوند جغرافیایی در درجه نخست قرار دارد. ترکیه حتی با آذربایجان پیوند جغرافیایی ندارد چه رسد به آسیای مرکزی. کشوری که خارج از یک منطقه واقع شده باشد، شاید بتواند برای مدتی موقتاً دنبال هیجان‌هایی را بگیرد و احتمالاً موفقیت‌های سیاسی دوره‌ای خاصی نیز حاصل کند، ولی نمی‌تواند از بالای سر چند کشور دیگر به پرواز درآید و خود را وارد ساختارهای ژئوپولیتیک منطقه‌ای سازد که در درجه نخست نیازمند داشتن پیوندهای جغرافیایی با آن است. سپس پیوندهای تاریخی و فرهنگی و اقتصادی و غیره مطرح می‌شود. شعار «آلترناتیو ترکیه» همان‌گونه که در برخی نوشته‌های پیشین آمده، چهره‌ای به اصطلاح منطقه‌ای بوده از سیاست‌هایی که ایالات متحده می‌کوشید در آسیای

دستگاه دیپلماتیک ورزیده و پرتلاشی لازم است که بی معنی بودن، زیانبار بودن، و بی منطق جغرافیایی بودن سیاست‌های ایالات متحده در مورد دریای خزر را برای ناظران بین‌المللی برملا سازد. زیرا گذشته شدن حق طبیعی ایران در مسئله تولید و صدور نفت خزر را هرگز جبران نتوان کرد. در این راستا، عوامل مهم باید بررسی شود. برای مثال، ژاپنی‌ها می‌توانند دلبستگی ویژه‌ای در زمینه تأسیس لوله‌های نفت‌رسانی ماورای ایران داشته باشند. ژاپن یک قدرت ژئوپولیتیک سربرآورنده و پر اهمیت است و باید اینگونه علایق را در ژاپنی‌ها تشویق کرد.

خلیج فارس

وضعیتی که روز ششم ماه مه گذشته در یمن پیش آمد، قابل پیش‌بینی بود. ایالات متحده و یاران منطقه‌ای اش ابراز همدردی جمهوری یمن با عراق در جریان بحران کویت را هرگز نپوشیده‌اند. از همان هنگام، تحریک دسته‌ها و قبیله‌های ناراحت و ناراضی در یمن از سوی عربستان شروع شد. گذشته از این، حرف بر سر این بوده و هنوز هم هست که اگر یمن بتواند مقداری چشمگیری نفت تولید و صادر کند، قدرت مالی حاصل از آن و یک جمعیت ۱۴ میلیونی که از مجموع جمعیت همه کشورهای شبه جزیره بزرگتر است، از یمن قدرت بزرگی خواهد ساخت. گویا بخش‌های جنوبی یمن و سرزمین‌های مورد اختلاف آن با عربستان سعودی از ذخایر نفتی بزرگی برخوردار است. این وضع همراه با این واقعیت که جمهوری یمن به نظام سیاسی پارلمانی توجه دارد و عربستان سعودی وجود چنین نظامی را عاملی برای سقوط رژیم‌های سنتی در شبه جزیره می‌داند، سبب شده که به گفته خبرگزاری‌های غربی، سعودیان اختلافات داخلی یمن را دامن زنند و به امید تجزیه دوباره آن کشور، از پیدایش یک قدرت سیاسی - اقتصادی بزرگ و رقیب در شبه جزیره جلوگیری نمایند. رهبران یمن جنوبی پیشین و دیگر جدایی‌خواهان جنوبی که در برابر رهبران یمن شمالی پیشین دست به سلاح بردند، از پشتیبانی مالی و تسلیحاتی سعودیان برخوردار شدند. هنوز آتش جنگ داخلی شعله‌ور بود که سعودیان، با اعمال فشارهای زیاد، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را وادار کردند «جمهوری یمن جنوبی» را به رسمیت بشناسند. این کار در پایان ماجرا شرمساری فراوانی به بار آورد و برای سعودیان گران تمام شد. وقتی نشانه‌های شکست جدایی‌خواهان آشکار شد، عربستان سعودی سخت تلاش کرد که شورای امنیت سازمان ملل متحد را وادارد در آن کشور آتش بس اعلام کند؛ بدون شک به این امید که استقرار چنین آتش بسی بتواند از سقوط کامل جنبش جدایی‌خواهی جلوگیری کند. این تلاش موفق نشد و شکست جنبش جدایی‌خواهی ضربه سختی بر پیکر سیاست‌های شبه جزیره‌ای عربستان سعودی وارد کرد. همین ضربه، پایه‌های قدرت عربستان سعودی در شورای همکاری خلیج فارس را سست کرد تا آنجا که عمانیان و قطریان آشکارا به سرزنش سعودیان پرداختند. یکی از آثار این تحول را در سال گذشته در روش امارات عربی متحده در برخورد با مسئله ادعاهایش نسبت به جزایر تنب و ابوموسی دیدیم. سست شدن موقعیت عربستان سعودی در شورای همکاری خلیج فارس، یک عامل تحریک‌کننده بزرگ را خفتی کرد و در نتیجه امارات متحده ناگهان ملایمت و آرامش و درخواست مذاکره با ایران را جان‌نشین جاروجنجال‌های پیشین درباره کشیدن مسئله ادعای خود نسبت به این جزایر به مراجع داوری بین‌المللی و غیره کرد. همچنین، باید توجه داشت که فقدان پشتیبانی واقعی و درخور اتکای غربی و اروپایی - آمریکایی از این ادعاها، عامل دیگری در سست یا ملایم شدن مواضع امارات متحده به شمار می‌رود که آن هم حاصل عواملی چند بوده، از

جمله تلاش ایرانیان در انتشار هرچه بیشتر اسناد و مدارکی که حقانیت ایران را برای همگان آشکار و بی‌پایه بودن ادعاهای امارات از نظر حقوقی را برملا می‌سازد. با این حال، گمان نمی‌رود مسئله این ادعاها بطور کلی خاتمه پذیرد مگر از راه گفتگو و قول و قرارهایی تازه که آن هم به صلاح ایران نیست چون در شرایط کنونی، نه تنها نمی‌تواند امتیازات تازه‌ای به سود ایران در ابوموسی پدید آورد، بلکه احتمالاً مواضع حقوقی ایران را هم خدشه‌دار می‌کند؛ مگر این که مذاکرات و قول و قرارها در چارچوب حقوقی موجود و تنها مربوط به تسهیل رفت و آمدها و همکاری‌های محلی و اینگونه امور باشد. در غیر این صورت، بهترین وضعی که می‌تواند پیش آید، فراموش شدن مسئله است. متأسفانه زمانی که چنین داستانی در یک منطقه درست می‌شود و یک ادعای سرزمینی مطرح می‌گردد، اگر موضوع از راه قول و قرارهای رسمی و حقوقی حل نشود، به گونه دست‌آویزی برای جوسازی‌های آینده باقی خواهد ماند. در شرایط کنونی هم گمان نمی‌رود مسئله ادعاهای امارات متحده نسبت به این جزایر ایرانی سرنوشت دیگری داشته باشد.

سال گذشته در گوشه شمال غربی خلیج فارس، شاهد فعل و انفعالی در رابطه با وضع عراق بودیم. مهمترین جنبه این فعل و انفعال‌ها، تلاش سازمان ملل متحد در زمینه رسمیت دادن به مرزهای جدید بود. اقدام سازمان ملل از چند جهت تازگی داشت. سابقه نداشته که سازمان ملل متحد میان دو کشور مرز تعیین کند و سابقه نداشته که در تعیین مرز میان دو کشور، رضایت یکی از آنها جلب نشود و مرز مورد نظر بدون رضایت یک طرف به آن تحمیل شود. گذشته از این، توجیه حقوقی عمل سازمان ملل متحد در این زمینه دشوار است. کمیسیون سازمان ملل برای تعیین و نشانه‌گذاری مرزها میان عراق و کویت، مرزسازی‌های متکی بر رضایت یک جانبه را، بر اساس مفاد قطعنامه ۶۸۷ (سال ۱۹۹۱) شورای امنیت سازمان ملل متحد در زمینه «همکاری کشورها برای تأمین امنیت در منطقه» توجیه کرد. این استدلال بسیار سست و از دید حقوقی قابل بحث است. بعلاوه، مرزهای تعیین شده از سوی کمیسیون سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۳، سرانجام در ماه نوامبر گذشته به عراق تحمیل شد؛ یعنی در نتیجه یک سلسله مانورهای سیاسی - استراتژیک از سوی ایالات متحده، عراق ناچار شد این مرزها را بپذیرد بدون این که حق اعتراض به همه یا قسمتی از آن را داشته باشد. از طرف دیگر، مرزهای تعیین شده از سوی کمیسیون سازمان ملل متحد مناطق بسیار حساسی (از دید عراق) را، به ویژه در ام‌القصر، به کویت منتقل کرد. این محل تنها پایگاه دریایی عراق است. به گفته دیگر، چنین به نظر می‌رسد که سازمان ملل متحد با این مرزسازی، بهانه حقوقی همه‌بسندهی برای عراق درست کرده است تا در آینده پیوسته به آن متوسل شود و این تلاش دایمی، بهانه لازم را برای ادامه حضور نظامی درازمدت ایالات متحده در خلیج فارس فراهم سازد.

در اینجا باید اشاره شود که گرچه دسترسی عراق به دریای آزاد محدود است، ولی اگر رهبران عراق زیاده‌خواهی نداشته باشند، آن کشور با مشکلی اساسی در این زمینه روبرو نخواهد بود. دوستی و همکاری عراق با ایران، و کویت امکان گسترده‌ای در اختیار بغداد می‌گذارد که استفاده از کرانه‌های موجود خود در خلیج فارس را به حداکثر رساند، بی‌آنکه دچار محدودیت‌های استراتژیک شود. آنچه این امکان را از عراق می‌گیرد، جغرافیا نیست، بلکه زیاده‌خواهی‌های رهبران عراق و سیاست‌های دشمنانه آنان نسبت به همسایگان در راه این زیاده‌خواهی‌هاست. هنگامی که عراق حکومت پادشاهی داشت، با همسایگانش در صلح و صفا بود و برای دسترسی به دریای آزاد در زحمت نبود. همین وضع در زمان حکومت برادران عارف وجود داشت و روابط مسالمت‌آمیز عراق با ایران و کویت دسترسی گسترده و بی‌دردسر عراق

کند. هیچ کشوری به دلایل اخلاقی دست به این تلاش نزده است. فرانسه نزدیک به یک و نیم میلیارد دلار از عراق طلب دارد و برای وصول این طلب چندین ساله می‌خواهد اقتصاد عراق دوباره رونق پیدا کند. از طرف دیگر، فرانسه شدیداً ناراحت است که خلیج فارس، از نظر ژئوپولیتیک، بطور کلی به یک منطقه نفوذ سیاسی آمریکا تبدیل شده است. عراق در گذشته از مناطق نفوذ فرانسه و اروپا در خلیج فارس شمرده می‌شد. دست کم این که فرانسه امیدوار است با تجدید نفوذش در عراق جایی برای اروپا در منطقه خلیج فارس دست و پا کند. روسیه نیز دقیقاً همین وضع را دارد. روسیه، هم از عراق طلب دارد، هم امیدوار است یکی از بهترین بازارهای فروش سلاح‌های خود را دوباره به دست آورد و هم این که می‌خواهد جای پای پر ارزش و دیرین خود را در خلیج فارس تجدید کند. اردن سخت مشتاق است که عراق از محاصره خارج شود و با فروش نفت فراوان، اقتصاد پر تحرکی پیدا کند و تجارت ترانزیت عراق از راه اردن به خلیج عقبه دوباره سود فراوانی متوجه آن کشور نماید. ترکیه بسیار ناراحت است که عدم صدور نفت عراق از راه ترکیه، محروم ماندن آن کشور از درآمد سیصد میلیون دلاری در سال را دوام خواهد بخشید. گذشته از این، ترکیه علاقمند است که عراق با خروج از محاصره و انزوا بتواند سرزمین‌های کردنشین خود را زیر کنترل بیشتری درآورد و دغدغه خاطر ترکیه در رابطه با مسئله سرزمین‌های کردنشین خودش را برطرف سازد.

هر يك از این کشورها، در تلاش برای رها کردن عراق از انزوا و محاصره، منافع مشخص و پراهمیتی دارد. هیچ يك از آنها در پی تحقق اصول اخلاقی نیست. اتفاقاً منافی که ایران می‌تواند در این راستا پی گیری کند، منافع مادی و مالی و امتیازات ژئوپولیتیک و قدرت نیست، بلکه منافع جغرافیایی است. منافع ایران، منافع اخلاقی ملت و کشور است. کشور ایران از حقوق حقه و مشروع و مسلم خودش حرف می‌زند. ما می‌گوئیم عراق خاک اشغال شده ما را پس بدهد و افراد اسیر شده را آزاد کند. هرگاه این کارها را کرد، یعنی حق طبیعی ایران را رعایت کرد، ایران هم کمک کند تا عراق از بدبختی‌هایی که در نتیجه ندانم کاری رهبران زیاده‌خواه گریبانش را گرفته است، نجات یابد. ایران باید هوشیار باشد؛ اکنون که صدام حسین و عراق در تنگنا هستند، اگر این مسائل را با همسایگان حل نکنند، فردا که از تنگنا خارج شوند، نخوت و گردن‌کشی را از سر خواهند گرفت و ایران برای گرفتن حقوق حقه ملی خود دوباره دچار ددسرهای فراوان خواهد شد. از یاد نباید برد که وقتی امارات متحده در پائیز ۱۹۹۲ مدعی جزایر ایرانی شد، همین صدام حسین پروبال شکسته ناگهان صدا برآورد و خطاب به عربان گفت: «ما بارها اخطار کردیم که تنها خطر برای امنیت منطقه ایران است». این آدم در همان حالی که وضعیت رقت‌انگیز است و احساس همدردی اخلاقی دیگران را تحریک می‌کند، به شدت خطرناک است و نشان داده که اگر نسبت به او گذشت شود و بدون نظر گرفتن ضروریات ملی و براساس رعایت اخلاق به او امتیازی داده شود، زیان به بار خواهد آمد، مگر آن که مسلم گردد منافع خود را در همکاری با ایران و بر پایه حقوق و منافع متقابل جستجو می‌کند.

از سوی دیگر، دست زدن عراق به مانور نظامی در سال گذشته، در واقع يك حرکت سیاسی بود که غرب را غافلگیر کرد و آمریکا را وادار ساخت به حرکت‌های نظامی عجولانه‌ای دست زند. واشنگتن و لندن واقعاً گمان بردند که بغداد دوباره به اندیشه حمله به کویت افتاده است. این مانور سیاسی - نظامی توانست مسئله خروج عراق از انزوا و محاصره کنونی را در شمار مباحث سیاسی روز درآورد. همزمان با این امر، روسیه و فرانسه و برخی قدرت‌های کوچک‌تر نیز کوشیدند محاصره عراق را پایان دهند.

● باعث تأسف فراوان خواهد بود اگر دولت ایران در قبال گرفتن امتیازهای ناچیز، با تلاش کنندگان در راه رها ساختن عراق از محاصره همگام شود. عراق باید در قبال همکاری ایران در این زمینه، به مرزهای پیش از جنگ تحمیلی بازگردد، مفادنامه ۱۴ اوت ۱۹۹۰ صدام حسین به رئیس‌جمهور ایران را به اجرا گذارد و به عنوان متجاوز و محکوم در جنگ هشت ساله، گفتگو برای تعیین شرایط پرداخت غرامت جنگی را بپذیرد. اینها حقوق حقه و مشروع و مسلم ایران است.

● ایران باید هوشیار باشد؛ اکنون که صدام حسین و دولت عراق در تنگنا هستند، اگر مسائل اساسی خود را با همسایگان حل نکنند، فردا که از تنگنا خارج شوند، زیاده‌خواهی و گردن‌کشی را از سر خواهند گرفت و ایران برای دستیابی به حقوق حقه ملی دچار ددسرهای زیاد خواهد شد. از یاد نبریم که در پائیز ۱۹۹۰، هنگامی که امارات عربی متحده مدعی جزایر ایرانی شد، همین صدام حسین پروبال شکسته صدا برآورد که «تنها خطر برای امنیت منطقه، ایران است».

● اسرائیل با تبلیغات گسترده و مسموم بر ضد ایران، هم می‌خواهد خودداریش از امضای پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای را تحت الشعاع قرار دهد، و هم تا رسیدن به سر منزل امنیت استراتژیک و اقتصادی، ایران را «دشمن خارجی جدید» خود معرفی کند.

● ایران، مصر، ترکیه و اسرائیل کشورهای برتر در منطقه هستند و پیوسته موازنه استراتژیک میان خود را در نظر دارند. بدون شك وضع خطرناکی خواهد بود اگر یکی از این چهار کشور یا هر کشور دیگری در منطقه مجهز به جنگ افزارهای هسته‌ای باشد و دیگران دست روی دست بگذارند و به تماشا نشینند.

به دریای آزاد را تضمین می‌کرد. چگونه است که وقتی زیاده‌خواهان بعضی در آن کشور بر سر کار می‌آیند و سودای رهبری بردنیای عرب را در سر می‌پروراندند، ناگهان جغرافیا مسئله می‌شود و دسترسی عراق به دریای آزاد محدود می‌گردد و آنان را وای دارد برای رفع این محدودیت به خاک دو همسایه شرقی و جنوبی چشم بدوزند و ملت عراق را به این روز اندازند؟

در برخورد با مسئله خروج عراق از انزوا، باعث تأسف فراوان خواهد بود اگر دولت ایران، در قبال امتیاز کوچکی چون اخراج شماری از مخالفان مسلح خود از آن کشور، با تلاش کنندگان در راه رها ساختن عراق از محاصره همداستان شود. ایران با عراق مسائل و مشکلات فراوانی دارد و در قبال دادن امتیاز، یعنی پیوستن به تلاش کنندگان برای خارج کردن آن کشور از انزوا، می‌تواند امتیازهای شایسته‌ای به دست آورد. باید شرایطی پیش آورد که عراق ناچار شود در قبال همکاری ایران در این زمینه، به مرزهای پیش از جنگ تحمیلی بازگردد و صدام حسین مفادنامه ۱۴ اوت ۱۹۹۰ خود به رئیس‌جمهور اسلامی ایران را به اجرا گذارد و چون در جنگ هشت ساله تحمیل شده به ایران متجاوز شناخته شده، دست کم بپذیرد که برای چگونگی پرداخت غرامت جنگی گفتگو

خاورمیانه

مسلمانان نیز بدیهی است که واقعیت‌های سیاسی - جغرافیایی در این زمینه و راه‌های تأمین منافع ملی خود را مورد مطالعه قرار خواهند داد. نکته دیگر این است که اسرائیل، برای منظوره‌های ویژه، تبلیغات گسترده‌ای در مورد دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای به راه انداخته است. اسرائیل هم می‌خواهد وضع خودش با قرارداد عمومی منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را با تبلیغات تحت الشعاع قرار دهد و هم این که تا وقتی به سرمنزل امنیت استراتژیک و اقتصادی نرسد، به عامل «دشمن خارجی» نیاز دارد و می‌کوشد ایران را به عنوان دشمن خارجی جدید خود معرفی کند. بُعد دیگر مسئله این است که به هر حال ایران و اسرائیل و ترکیه و مصر هنوز هم کشورهای برتر در منطقه هستند و موازنه استراتژیک میان خود را پیوسته در نظر دارند.

بدون شک، نمی‌توان در شرایطی زندگی کرد که یکی از این چهار کشور با هر کشور دیگری در منطقه مجهز به سلاح هسته‌ای باشد و دیگران دست روی دست گذارند و به تماشا نشینند. اگر اسرائیل به جنگ افزارهای هسته‌ای مسلح است، در درجه نخست باید تلاش کرد که خلع سلاح اتمی شود، و اگر نشد، ایران هم وظیفه دارد که مسلح شود. به جای سوگند یاد کردن در زمینه نداشتن سلاح اتمی، ایران یا هر کشور دیگری در منطقه باید دست به مانور فعال بزند. منافع ملی چنین حکم می‌کند که تهدید شود اگر اسرائیل خلع سلاح اتمی نشود، ایران ناچار است توازن لازم را به وجود آورد. این دقیقاً همان شرایطی است که این روزها مصر را عصبانی کرده و بر آن داشته عربان را دور خود جمع کند تا بتوانند گروه فشار مؤثری در راه خلع سلاح اتمی اسرائیل به وجود آورند. در غیر این صورت، چگونه می‌توان پذیرفت که نظام ژئوپولیتیک منطقه به صورتی درآید که به گفته مصریان «اسرائیل اتمی در رأس آن قرار داشته باشد» و رقیبانش با فاصله زیادی در رده دوم قدرت در منطقه قرار گیرند؟ چنین نظامی برای همگان در منطقه خطرناک خواهد بود و در مقابل، همکاری عمومی منطقه‌ای را می‌طلبد.

بهترین‌ها و بدترین‌های سال گذشته

مسائل زیادی در سال گذشته روی داد که برخی خوش آیند و برخی دیگر ناخوشایند بود. از یک دید، درخشانترین رویداد سیاسی سال گذشته، مرگ سیستم آپارتاید و دیکتاتوری نژادی آفریقای جنوبی و پیروزی اکثریت در آن کشور بود. رهبری درخشان نلسون ماندلا و رفتار فوق العاده انسانی این مرد برجسته که پس از سپری کردن ۲۷ سال از بهترین سال‌های زندگی خود در زندان، بدون کمترین تلخ‌کامی و انتقام‌جویی، روی زندانبانان خود را بوسید و مانند خورشیدی درخشان از زندان بیرون آمد و آفریقای جنوبی را از قفس نژادپرستان رهایی بخشید. متأسفانه، وی با قبول مقام سیاسی که لاجرم با اشتباه کاری و گاه اقدامات اجتناب‌ناپذیر و ناخوشایند توأم است، زمینه را آماده آسیب‌پذیری احتمالی روحیه بسیار مثبت کنونی در آن کشور ساخته است. پس از پیروزی‌هایی در زمینه از میان بردن آثار اجتماعی - اقتصادی سیستم آپارتاید و پدید آمدن روال عادی در آن کشور، باید منتظر تلاش آفریقای جنوبی برای یک گروه بندی اقتصادی نیرومند در نیمه جنوبی آفریقا باشیم. مذاکرات صلح ایرلند شمالی و به هر حال توقف آدم‌کشی در آن سرزمین نیز از تحولات مثبت سال گذشته بود. بدترین رویداد سیاسی سال گذشته را باید کشتار قبیله‌ای و جمعی یک میلیون انسان و مهاجرت سیاسی دلخراش پنج میلیون مردم رواندا دانست. این تراژدی بزرگ انسانی در هیاهوی جهان سیاسی بی‌نظم و پر تلاطم ما به اندازه کافی جلب توجه و همدردی نکرد و این مایه تأسف بسیار است.

منطقه خاورمیانه، سال گذشته شاهد به بن بست رسیدن کار صلح اعراب و اسرائیل بود. در عین حال، دولت اسرائیل تبلیغات شدیدی بر ضد ایران به راه انداخت، ظاهراً با این ادعا که جمهوری اسلامی ایران در عملیات فلسطینی‌ها در جنوب لبنان و غزه و در داخل اسرائیل دست داشته است. نخست‌وزیر اسرائیل به خلیج فارس سفر کرد و با برخی عربان منطقه دیدار نمود که مسلماً برای ایران خوش آیند نبود. این رفتار اعراب خلیج فارس را لزوماً نباید در رابطه با موضع جمهوری اسلامی ایران در قبال مسئله اعراب و اسرائیل بررسی کرد، گرچه عجله قطر در استقبال از طرح‌های اقتصادی اسرائیل، برای ایران سوال برانگیز و دعوت عمان از نخست‌وزیر اسرائیل برای دیدار از آن کشور، بدون داشتن روابط رسمی با طرف، اقدامی بحث‌انگیز است.

مسلم است که اقدام اخیر ناشی از شکافی است که نه تنها در میان کشورهای مختلف غربی، بلکه میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بروز کرده است.

عمان با این اقدام شگفت‌انگیز و بی‌سابقه، در واقع تلاش کرد در برابر توصیه‌های سعودیان سرکشی نشان دهد. رفتار عمان سخت برای سوریه گران تمام شد. سوریه امیدوار بود که عربان بن بست مذاکراتش با اسرائیل بر سر چگونگی بازگرداندن بلندی‌های جولان را مورد توجه قرار دهند و با عدم استقبال از برقراری روابط و همکاری با اسرائیل، مواضعش را در برابر اسرائیل تقویت کنند و یاری‌اش دهند که این بلندی‌ها، برابر خواسته‌های دمشق، پس داده شود. اقدام عمان خشم فراوان سوری‌ها را برانگیخت و شکاف را در دنیای عرب عمیق‌تر ساخت. از طرف دیگر، فلسطینیان مخالف صلح عرفات و اسرائیل توانستند آن بخش از روابط عربان و اسرائیل را بطور کلی مختل کنند.

اسرائیل جمهوری اسلامی ایران را در این خصوص مؤثر دانست. به این ترتیب، دیدار اسحق رابین از عمان، از آن دید ویژه، می‌توانست هم یک دهن کجی به ایران باشد و هم مواضع سوریه را تضعیف کند. ابتکار اخیر مصر برای نجات دادن روند صلح عربان و اسرائیل از راه دیدار سران مصر و اسرائیل و اردن و یاسر عرفات، نتوانست مسئله را از بن بست خارج کند.

اعتراض مصر و سوریه و اعضای شورای همکاری خلیج فارس به نپوستن اسرائیل به قرارداد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، آثار تلاش‌ها برای خارج کردن مذاکرات عربان و اسرائیل از بن بست را از میان برد.

هم اکنون پرسش این است که آیا دو طرف می‌توانند در راه صلح تلاش نکنند؟ آنها به راهی گام نهاده‌اند و در این راه به اندازه‌ای پیش رفته‌اند که بازگشت از آن خیلی گران تمام خواهد شد. مصر و اردن اسرائیل را به رسمیت شناخته و با آن دولت روابط برقرار کرده‌اند؛ یاسر عرفات در آوریل گذشته با اسرائیل قرارداد صلح و خودگردانی نوار غزه را امضاء کرد و روز ۱۲ ژوئیه گذشته وارد غزه شد و حکومت محلی و دولت خودگردان فلسطینی را در غزه تشکیل داد؛ شورای همکاری خلیج فارس تحریم اسرائیل را لغو کرد و دیگر عربان نیز گام‌هایی در نزدیک شدن به اسرائیل برداشته‌اند. ممکن است بن بست کنونی مدت زیادی طول بکشد، ولی به گمان، طرف‌ها ناچارند کارشان را ادامه دهند. این مسئله سوای آن است که انبوه پیچیدگی‌های موجود را بتوانند حل و فصل کنند یا نه. با این حال، اصل مذاکره و گفتگوی عربان با اسرائیل حالت عادی پیدا کرده و قبح موضوع از میان رفته است. دیگر